

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسندگان : د. ک. میتروپولسکی ، ی. ا. زوبریتسکی ، و. ل. کرف
برگردان از : م. مینو خرد و ح. کامرانی
بازتایپ و ارسال از : رادمان هوادار سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما»
۱۲ اکتوبر ۲۰۲۰

زمینه تکامل اجتماعی

(۵)

نخستین مفاهیم دینی : با پیشرفت کار، انسان به نظاره گر حساس طبیعت تبدیل شد. این نظاره گریها او را به سوی تلاش برای درک حیات رهنمون گشت. اما، تکامل جسمانی، تجربه و دانش او از طبیعت هنوز برای درک درست واقعیت کافی نبود. انسان ابتدائی نمی توانست رابطه و جریان پی در پی پدیده های طبیعی را دریابد و به اثر آنها در زندگی آدمی پی ببرد. او تجهیزات کافی نداشت و پیوسته از ناتوانی خویش آگاه بود. در مواقعی که بلاهای طبیعی (سیل، آتشفشان، آتش سوزی در جنگلها، خشکسالی، قحطی و غیره) بر او فرود می آمد، به سبب ناتوانی و آگاهی نداشتن از قوانین طبیعت، راهی جز این نداشت که نیروهای مافوق طبیعی ترسناکی فرض کند و آنها را حاکم بر تمامی این پدیده های طبیعی بداند. مفاهیم دینی که اینچنین به وجود آمد، ترکیبی بود موهوم و نادرست از نیروهای واقعی و حاکم بر زندگی روزانه، در ذهن انسان ابتدائی.

باستانشناسی ثابت کرده که تا چهل یا پنجاه هزار سال پیش، هیچ گونه مفهوم دینی وجود نداشته است. از آنجا که انسان در برابر جانوران وحشی ناتوان بود و هستی او به شکارهای اتفاقی بستگی داشت، سر انجام چنین اندیشید که جانوران وحشی دارای نیروهای فوق طبیعی هستند. انسان چنین پنداشت که جانوران و آدمیان، نیای مشترکی دارند و حیوان با دادن گوشت خود به انسان، به او زندگی می بخشد. انسان ابتدائی که علل زندگی و مرگ را نمی دانست، باور داشت که اگر استخوانهای حیوانی را نگه داری کند، می تواند با افسونهای جاودنی دوباره آن را زنده کند.

این پندارهای شگفت و افسونی درباره یک نیای حیوانی و حامی کلان، که اعضای آن به طور جدائی ناپذیری به آن حیوان وابسته و کاملاً به آن متکی بودند توتمیسم(۱) نامیده می شود. بعدها، آدمیان درختها و گیاهان را نیز مانند حیوانات به عنوان نیاکان، حامیان و توتمهای خویش برگزیدند. انسان احساس کرد که نیازمند یاری توتمهایی است که تخیل خود او برای رسیدن به یک زندگی بهتر، محافظت در برابر جانوران وحشی، و پیروزی در شکار آفریده بود. انسان می کوشید تا توتمهای خویش را خوشنود سازد و از آنها درخواستهای گونه گون می کرد. این در خواستها که رفته رفته به صورت مراسم دینی در آمدند، سحر و جادوی شکارچیان خوانده می شوند.

انیمیسیم (۲) از ادیبانی بود که رواج بسیار یافت؛ این آئین بر آن بود که یک « موجود روحانی » نادیدنی و غیر مادی وجود دارد که دارای نیروی فوق طبیعی عظیمی است (مانند عقیده به وجود روانهای نیکی و بدی، دیوها، خدایان و غیره). انیمیسیم از جهل انسان در مورد منشاء پدیده های طبیعی سر چشمه می گیرد. آدمی گمان می کرد که این پدیده ها مانند خود او هستند، از این رو آنها را دارای روح، و موجوداتی می دانست که صفات انسانی و نیروئی فوق طبیعی دارند. بدین ترتیب، انسان، رعد، طوفان، جنگل و رودخانه را دارای روح دانست (اجنه جنگلی، ارواح آبی، و غیره) انیمیسیم، به زایش و مرگ روحانی انسان نیز معتقد بود.

اعتقاد به نیروهای جادویی فوق طبیعی که می توانستند شیوه زندگی انسانی را دگرگون سازند، به اختراع طلسمها و وسائل جادویی مختلف انجامید، رقصهای جنگ، چیزی جز برانگیخته شدن غریزی پیش از نبرد نبودند؛ و حال آن که این رقصها بعدها جنبه جادویی یافتند و با انجام مراسم ویژه ای که گمان می رفت نیروئی جادویی در خود داشته باشند، تنوع بیشتری یافتند. مهر گیاه در ابتداء وسیله ای برای دست یافتن به جفت مورد علاقه بود، ولی بعدها به آن نیروهائی جادویی و فوق طبیعی نسبت دادند. طب جادویی، بر اساس نتایجی که از چند درمان ساده (خون گرفتن و غیره) و استفاده از گیاهان دارویی برای مداوای بیماران به دست آمده بود، پیریزی شد.

آدمیان اعتقاد داشتند که با جادو می توانند نیروهای فوق طبیعی را فرا بخوانند. فتیسیسم (۳)، که یکی دیگر از این ادیان بود، اشیاء را دارای نیروی فوق طبیعی می دانست، و آنها را پرستش می کرد و باور داشت که آنها می توانند در زندگی انسان تأثیر بگذارند. از این رو قبایل استرالیا و مردمان دیگر که دلایل تولد و مرگ را نمی دانستند، بر آن بودند که زندگی یک انسان در سنگریزه ها و خرده های چوب جای دارد و اگر آنها نابود شوند، زندگی شخص نیز به پایان خواهد رسید.

انسان ابتدائی که نمی توانست علل مرگ را دریابد، کم کم دچار ترسی خرافی از مرده شد؛ به ویژه از مرده کسانى چون جنگجویان خشن، و سرکردگان و غیره که در زنده بودنشان نیز از آنان بیم داشت. او اجساد و حتی تصویرهای مردگان را دارای نیروهای فوق طبیعی می دانست. بعدها مفهوم فوق طبیعی جهان دیگر به پیش کشیده شد یعنی جهانی که سرزمین ارواح مردگان بود. آرزوی خشنود ساختن نیروهای فوق طبیعی، در فداکاریهای جسمی تجلی یافت. به این ترتیب، ظهور اعتقادات دینی ابتدائی، نتیجه ناتوانی کامل انسان در برابر طبیعت بود. اعتقادات دینی، او را در این ناتوانی باقی نگاهداشتند، زیرا مانع می شدند که انسان در پی شناخت جهان برآید و او را از بررسی پدیده های طبیعی منحرف می ساختند و از پیشرفت او جلوگیری می کردند.

فصل پنجم

تجزیه نظام اشتراکی ابتدائی نیروهای تولیدی در عصر آهن و مفرغ

اختراع ابزار فلزی : به رغم کامل شدن ابزارهای سنگی، بهره زائی کار در سطح پائینی باقی مانده بود. در هزاره چهارم تا ششم پیش از میلاد، دگرگونی مؤثری در نیروهای تولیدی جامعه رخ نمود. یعنی زمانی که انسان ساختن ابزارهای فلزی را آغاز کرده بود، به کار گرفتن ابزارهای فلزی، باعث بالا رفتن نیروهای تولیدی و در نتیجه افزایش بهره زائی کار شد و سر انجام روابط تولیدی و زندگی انسانی را یکسره دگرگون ساخت.

انسان ابتدائی که پیوسته در جست و جوی موادی برای ساختن ابزارهای خود بود، به مس طبیعی دست یافت. این فلز در زیر ضربه های یک چکش سنگ چخماق به اشکال گوناگون در می آمد، انسان از این صفات سود جست و ساختن تبر، چاقو، پیکان و سرنیزه از مس را فرا گرفت.

مواد فلزات جدید برای نخستین بار در هزاره ششم پیش از میلاد و در نواحی گوناگون آسیا، افریقا و اروپا برای ابزارسازی مورد استفاده قرار گرفت.

انسان در هزاره چهارم پیش از میلاد، در افریقا، آسیای صغیر و هندوستان طریقه ذوب فلز و ساختن ترکیبات مس و قلع را فرا گرفت. در آغاز فلز طبیعی بسیار کم و از لحاظ کیفیت نیز سخت فقیر بود. از این رو مدت درازی لازم بود تا بشر از ابزارهایی که از سنگ چخماق ساخته بود، دست بکشد.

با به کار بردن ابزارهای مسی، مفرغی و سر انجام آهنی، انسان توانست با استادی بسیار بر روی سنگ، چوب، استخوان و شاخ جانوران کار کند. او ساختن کج بیل، داس و دیگر افزارهای فلزی را فرا گرفت و نیز در این روزگار، برپاکردن نخستین خانه های بزرگ چوبی را آغاز کرد.

انسان کوشید تا حرکات دستهایش را به دستگاههای بسیار ساده ای انتقال دهد. چنین بود که چرخ کوزه گری و نخستین دستگاه بافندگی پدید آمد. نخستین دستگاههای ماشینی باعث بهبود کیفیت کارها شد و تا اندازه زیادی بهره زائی کار را افزایش داد.

پیشرفت کشاورزی : استفاده وسیع از ابزارهای فلزی، تأثیر بزرگی در پیشرفت کشاورزی برجای نهاد. در این روزگار جوامع کشاورزی در مصر، فلسطین، فلات ایران، دامنه تپه های عراق، بخش جنوبی آسیای میانه و بعدها در آسیا، هند، چین، آسیای صغیر، بالکان، جنگلها و جنگلهای استپی کمربندی اروپا، قفقاز و افریقا پدیدار شدند.

در نواحی خشک و بی آب و علف، کشاورزی تنها در دامنه تپه ها که دارای بارانهای مکرر، جویبارهای کوهستانی و رودخانه بودند، می توانست انجام گیرد. در این نواحی انسان نخست به کندن مجاری مصنوعی اقدام کرد تا آب را به کشتزارهای خود برساند. با گذشت زمان، چگونگی سد بستن و بالا آوردن سطح آب را فرا گرفت و برای نگهداری آب، با خالی کردن دل صخره ها، گودالها و انبارهای آب ساخت. کشاورزی با کمک آبیاری به نواحی جدید گسترش یافت و بر حوزه های زیر کشت و محصولات کشاورزی افزوده شد. کشاورزی رفته رفته از وابستگی شدید به شرایط طبیعی رهائی می یافت و محصول بیشتری عرضه می داشت.

کشاورزی در دره های حاصلخیز رودخانه های بزرگ سریعتر از هر جای دیگر پیشرفت کرد. رودخانه ها، همه ساله با طغیان خود، گل و لای و رسوبات پر ارزشی بر روی کشتزارها می کشیدند. کشاورزان می توانستند چندین سال پی در پی از یک کشتزار بهره بر گیرند. آنان تنها می بایست مجاری ضروری را برای گرد آوری سیلابها آماده کنند تا در هنگام خشکسالی از آنها برای آبیاری کشتزارها سود جویند. در مناطقی که کمتر حاصلخیز بودند، انسان مجبور بود کشتزارها را هر چند یکبار تغییر دهد. او با سوزاندن تنه و ریشه درختان، جنگلهای یک منطقه را پاک می کرد، و زمینهای آن را به زیر کشت در می آورد. در چنین حوزه هائی، از یک کشتزار چند سالی بیشتر نمی توانستند محصول بگیرند، یعنی تا زمانی که زمین بارور بود. هنگامی که زمین رمق خود را از دست می داد، آنان مجبور می شدند به مزارع دیگری روی آورند. کشتزارهای رها شده، با گذشت زمان دوباره از درخت پوشیده می شد. نظام کشاورزی بیش از پیش در جهان باستان گسترده شد.

انسان برای کندن گودالهای ویژه آبیاری به ابزارهای فلزی نیاز داشت. مهم ترین ابزاری که با آن زمین را شخم می زد، کج بیل سنگی بود که بعدها کج بیل آهنی جایگزین آن شد. در مناطقی که برای کشت مناسب بودند، کشاورزی مهمترین پیشه آدمی شد.

دامداری : در مناطقی که شرایط طبیعی برای کشاورزی مساعد نبود، دامداری گسترش یافت. بسیاری از قبایل منطقه گرمسیر، تا هزاره چهارم و پنجم پیش از میلاد گوسفند، بز، خوک، خر، گاو و انواع گوناگون بز کوهی را رام کرده بودند. دامداری بسیار سودمندتر از شکار بود و قبایلی که به ویژه در مناطق جلگه ئی هموار به شکار می پرداختند، به تدریج به دامپروری روی آوردند. در پاره ای مناطق دامپروری بسیار سود آورتر از کشاورزی بود. از این رو، برخی از قبایل، کشتزارهای خویش را رها کردند و دامپروری را برگزیدند. این قبایل چوپان (دامپرور) گوشت، شیر و فرآورده های آن، پوست، پشم و چیزهای دیگر تولید می کردند. قبایل کشاورز نیز غلات، سبزی، میوه، و فرآورده های آنها را به مقدار نسبتاً زیاد تولید می کردند.

دامپروران، خانه به دوش نبودند، آنان دیر گاهی در حوزه معینی به سر می آوردند تا آن که چراگاهها عاری از علف می شدند. با از میان رفتن طبقات یخ، که خشکسالیهای مکرر در پی داشت، چراگاهها، به ویژه در آسیای میانه نابود شدند. قبایل دامپرور شمال افریقا و آسیای میانه، به کوچیدن پرداختند. گاهی این قبایل در نواحی جلگه ئی دره ها ساکن می شدند و با کشاورزان بومی در می آمیختند. در این صورت یا از کشاورزی دست می کشیدند و یا دامپروری و کشاورزی را با هم انجام می دادند. در نواحی دیگر، عکس این جریان صورت می گرفت، یعنی قبایل کشاورز به دامداری روی می آوردند. این عوامل در ایجاد تماس میان قبایل دامپرور و کشاورز نقش بزرگی ایفاء کردند؛ با این وجود، گسیختن مداوم قبایل دامپرور از توده بزرگ اجتماعات کلانی همچنان ادامه یافت. گسترش کشاورزی و دامداری، گام مؤثری در پیشرفت انسان به شمار می آمد. آدمی با کار پیگیر خویش، انواع جدیدی از گیاهان را پدید آورده و گونه های جدیدی از جانوران را رام کرده بود. او بیش از پیش به تولید ضروریات زندگی می پرداخت. افزایش بهره زائی کار در جوامع اشتراکی ابتدائی، پیشرفت سریع تر جامعه را به همراه داشت.

دگرگونیهای روابط تولیدی

نخستین تقسیم اجتماعی کار : تخصص یافتن یک قبیله در تولید یک محصولی خاص، نخستین تقسیم اجتماعی کار در تاریخ انسان بود. قبایل چوپان پیوسته بر دانش خود درباره دامداری می افزودند و در این زمینه ورزیده تر می شدند، در نتیجه بر بهره زائی کار می افزودند و از دامپروری سود بیشتری بر می گرفتند. قبایل کشاورز نیز روشهای کشتکاری را تکمیل می کردند، و محصولی بیشتری تولید می کردند. تخصصی شدن کارها، شرایط مناسبی برای پیشرفت بیشتر وسایل و افزارهای تولید فراهم آورد و اینها نیز خود باعث بالا رفتن بهره زائی کار شدند. پیوندهای متقابلی که میان قبایل کشاورز و دامپرور، وجود داشت، در پیشرفت نیروهای تولیدی سخت مؤثر افتاد. قبایل کشاورز و دامپرور، در تمام نواحی جهان ابتدائی در نزدیکی هم زندگی می کردند و مهارتها، اختراعات و تجربه های خود را مبادله می کردند. این پیوندها، به ویژه موجب شد که از حیواناتی چون خر، گاو و اسب، در کارهای کشاورزی از جمله بارکشی استفاده شود و آدمی را به اختراع ابزارهای جدید وادارد. خیش چوبی، که برای نخستین بار در هزاره سوم پیش از میلاد در بین النهرین و ایران پدیدار شد، از اینگونه ابزارها بود. به کار گرفتن جانوران بارکش و ابزارهای جدید، بهره زائی کار را چندین برابر ساخت.

بدینگونه، نخستین تقسیم اجتماعی کار، که در نتیجه تخصص یافتن نیروهای تولیدی جامعه رخ داده بود، پیشرفت این نیروها را تسریع کرد و بر بهره زائی کار افزود.

دومین تقسیم اجتماعی کار : استفاده فراوان از فلزات گوناگون در ابزار سازی، بزرگترین عامل پیشرفت روز افزون نیروهای تولیدی بود. ابزارهای آهنی برای نخستین بار در سده چهاردهم پیش از میلاد وارد کار شدند و به سرعت بر میزان محصولات کشاورزی افزودند. انسان برای تهیه زمینهای کشاورزی، با تبر و بیلهای آهنی به ریشه کن ساختن درختان و پاک کردن زمین ها پرداخت و حوزه های زیر کشت خویش را گسترش داد. خویش با تیغه آهنی کم کم جانشین کج بیل قدیمی شد.

این ابزارهای جدید کشاورزی که کشتکاری را بهبود بخشیدند، و نیز استفاده وسیع از حیوانات بارکش، عوامل اصلی پیشرفت بهره زائی کار بودند.

انسان با ساختن ابزارهای مفرغی و آهنی، این امکان را یافت که با مهارت بیشتری بر روی چوب، سنگ، استخوان و چیزهای دیگر کار کند. به کار بردن ابزارهای فلز جدید، به کامل شدن ابزارهای قدیمی کمک کرد و تکمیل دائمی تجربه و مهارتهای انسان را تضمین کرد.

ذوب فلز و فلز کاری، کوزه گری و انواع دیگر کوششهای انسانی همگی نیازمند ابزارهای ویژه خود بودند. اکنون دیگر انسان به کوزه و چرخ کوزه گری احتیاج پیدا کرده بود.

در نتیجه اختراع دستگاههای پیچیده که بهره زائی کار را به سطحی نسبتاً عالی رسانیدند، و با ذوب فلز – به ویژه آهن – گروهی از مردم مهارتهای خاصی در ساختن ابزار و وسایل آهنی به دست آوردند و در اجتماع مشخص شدند. نیروهای تولیدی پیشرونده نیازمند آن بودند که افراد در کارهای معینی تخصص یابند.

چنین بود که صنعتگران حرفه ئی از درون جامعه اشتراکی سر بر آوردند. هدف کوششهای اینان بیشتر ساختن اشیاء گوناگون برای دیگران بود. زیرا آنان هنوز چیزی را برای خویش تولید نمی کردند. ذوب فلز و تولید افزای های فلزی، کوزه گری و بافندگی نخستین رشته های صنایع دستی بودند که حرفه ئی شدند.

ادامه دارد.

توضیحات :

۱. Totemism

۲. Animism

۳. Fetishism